

**عشق جز درمان کردن یک زخم است؟**

درباره کتاب «آخرین خرس» و قهرمان کوچکش، ایبرل



علیرضا حیدری کتاب آخرین خرس

قصه «آخرین خرس» قصه‌ای است به عظمت و شکوه عشق کودکانه، به زیبایی افق بی‌کرانه و خنده‌های از ته دل و به اوج قله رسیدن. در این قصه، حرف‌های جزیره و دریا به گوش می‌رسد. قصه جزیره، روایت درک عشق است ونجات آخرین خرس. دختر کوچولویی به نام «ایپیرل»، در تمام زندگی‌اش از روزمرگی‌ها فراتر رفته و ترجیح داده است جای هم کلامی با آدم‌هایی که کشف بهتر زیستن را فراموش کرده‌اند با درخت‌ها و حیوانات گفت‌وگو کند. ذهن ایپیرل پر از حکایت‌های ناشناخته سرزمین‌های دور است. ایپیرل به خاطر شغل پدرش –تحقیق درباره تأثیرگرمایش زمین بر منطقه قطب شمال– به سفری شگفت‌انگیز می‌رود، سفری که نقطه تحول تمام زندگی او می‌شود. شش ماه زندگی در جزیره خرس‌ها، جزیره‌ای سفیدپوش از برف در کرانه قطب شمال. شش ماه دور از همه آدم‌ها، دور از مدرسه و درس‌های تکراری، مدرسه ایپیرل به وسعت قطب شمال بود. درسش خورشید قطبی بود که شش ماه سال اصلا غروب نمی‌کرد و کلاش راه‌رفتن روی برف‌ها بود و از همین‌گونه به آن کشف بزرگ رسیدن، به آن نقطه طلایی یک زندگی –دیدار خرس– دست یافتن. وقتی همه وجود خرس را انکار می‌کردند، این ایپیرل بود که به صدای قلبش گوش داد. آخرین خرس جزیره را دیدار کرد، با مهربانی و شجاعت زخم‌های نشسته به جسمش را درمان کرد، هم‌پای هم دویدند و در بالاترین نقطه جزیره راز زندگی خرس را کشف کرد. دقیقاً همین زمان بود که عشق ایپیرل به یک وظیفه اجتماعی تبدیل شد و برای نجات خرس‌ها، نجات قطب شمال ونجات زمین به دل طوفان هازد.

● **عشق مگر چیست** جز درمان کردن یک زخم؟

تمام آنچه گفته شد خلاصه‌ای از داستان شگفتی آفرین «آخرین خرس»، نوشته هانا گلد است. این قصه اما وسیع‌تر از چنین خلاصه نویسی‌ای است. در ادامه به چند عنصر مهم جاری در قصه آخرین خرس اشاره می‌شود.

● **ایپیرل** شخصیت اصلی داستان، خودمهم‌ترین اتفاق روایت است. او با آرزوها، تلاش‌ها و شجاعتش به مخاطب یادآور می‌شود تنها کسانی تحولات بزرگ را پدید می‌آورند که وضعیت نادرست موجود را نپذیرفته‌اند و به دنبال فراتر رفتن بوده‌اند، حتی اگر به خاطر انتخاب هایشان نتهارتین آدم زمین شده‌اند. کار بزرگ ایپیرل انجام می‌دهد که تنها به شنیده‌ها اکتفا نمی‌کند، بلکه به دنبال کشف می‌رود. وقتی همه از روی حسد و گمان سخن می‌گویند، او با قلبش به جست‌وجو می‌پردازد، به همین دلیل نمی‌ترسد، شجاعت به خرج می‌دهد و سرانجام موفق می‌شود زبان خرس را بیاموزد. در داستان، خرس کلمه‌ای را به او می‌گوید، ایپیرل با توجه به حرکات خرس صدای پنهانش را می‌شنود. او درد را می‌شناسد و دست روی دست نمی‌گذارد و می‌گوید: نجات یک خرس، نجات خرسی در این جهان است. هیچ چیز نمی‌تواند او را از هدفش باز بدارد، چرا که ایپرل اکنون مفهومی به نام عشق را دریافته است.

● **عنصر مهم دیگر** قصه آخرین خرس که باعث می‌شود با داستانی فوق‌العاده روبه‌رو شویم، عشق است. عشق به دانستن، به زمین و خرس. از مشخصه‌های قابل تأمل عشق ایپیرل این است که زخم را درمان می‌کند، رنج را از بین می‌برد، رشد می‌دهد و خودش نیز بزرگ می‌شود. در عشق ایپیرل مرزها برداشته می‌شود. این تصور خام که رفتار عاشقانه فقط بین انسان‌ها واقعی است کنار گذاشته می‌شود. دست آخر عشق مگر چیست؟ جز درمان کردن یک زخم، به دریا و طوفان‌ها رذن، پایه‌پای هم به سمت قله‌ها، بلندترین قله‌ها رفتن وازیک دوست داشتن شخصی به انجام دادن کارهای بزرگ اجتماعی رسیدن.

● **دیگر مسئله مهم** داستان اشاره به محیط زیست است و بلایی که انسان‌ها بر سر طبیعت آوردند. ایپیرل ابتدا با خشم به این مسئله واکنش نشان می‌دهد و البته پس از آن به دنبال راهکار می‌رود. به گفت‌وگوی کاپیتان و ایپیرل نگاهی بیندازیم:

کاپیتان با کلافگی گفت، فکر می‌کنی من دوست ندارم قطب شمال رو نجات بدم؟ ولی یه دختر با نجات دادن یه خرس قطبی نمی‌تونه کل قطب رو نجات بده.

ایپرل گفت: موافقم، پلی فکر کن اگه تک‌تک آدم‌های زمین فقط یه کمک کوچیک می‌کردن چی می‌شد!

- پس کمک به این خرس کافی نیست.

- ولی بهتر از اینکه که هیچ کاری نکنیم.

● **هانا گلد**، نویسنده کتاب کودکان و دوست‌دار محیط زیست، اهل کشور انگلستان است.او پیش از آغاز فعالیتش به عنوان نویسنده کودک، در حوزه روزنامه‌نگاری فعال بوده است. او در بیشتر داستان‌های خود عشق به جهان هستی را به زیبایی روایت کرده است. کتاب آخرین خرس برنده کتاب پرفروش بین‌المللی ۲۰۲۱ شده است و همچنین برنده دو جایزه معتبر childrens book prize peter book award و waterstones the blue

● **تصویرگری** کتاب را لوی بین فولد انجام داده‌است که اهل استرالیا است. در آخرین خرس تصویرگری مقرر بین فولد کلمه را جسمیت بخشیده است. هر تصویر او خود زندگی است

و کشف خط‌ها و رنگ‌های داستان، رنگ احساسات شادی، غم، امیدواری، طوفان و تصمیم بزرگ را می‌توان در تصویرگری‌های کتاب مشاهده کرد. قصه آخرین خرس با تصاویر بین فولد است که اوج زیبایی را کامل می‌کند. اودو کتاب «در جست‌وجوی خرس» و «پهنگی گمشده» را نیز از همین نویسنده تصویرگری کرده و به کسب جوایز متعدد موفق شده است.

**آخرین خرس**

**نویسنده: هانا گلد**

**مترجم: امین پورحسن**

**ناشر: کتاب جار**

**زین قنبر**

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

● **ناوبراسته**

**او که از ابتدا قابل اعتماد بود، کاری کرد که این مجموعه به موفقیت برسد و این کار او قابل تحسین است.**

● **ویراسته**

**او که از ابتدا به کارش اعتماد داشتیم، کاری کرد که این مجموعه به موفقیت برسد و این کار او تحسین برانگیز است.**

● **نگته**

**باحذف قابل، جمله روان تر و زیباتر و فارسی تر شد.**

#زین-قنبرپارسی

## شکر

گروه فرهنگ و ادبیات

۳۰ شنبه ۸ خرداد ۱۴۰۳ ۱۹ دی ماه ۱۴۴۰ شماره ۱۹۳۳

SHAHRA NEWS.IR



## فرهنگ و ادبیات

گروه فرهنگ و ادبیات

یادبود

**دفتر الگوسازی و تکریم بنیاد ملی نخبگان با همکاری خبرگزاری کتاب**

**ایران، اینپنا، مدتی است تصمیم گرفته تا با هدف معرفی شیفنگان غیرایرانی فرهنگ ایرانی-اسلامی، از چهره‌های ماندگار و نخبه‌ای بنویسد که کشف فرهنگ این کشور را سنگین‌تر کرده‌اند. افرادی که می‌توان آن‌ها را در زمره جاذبه‌های فرهنگی در میان سایر ملت‌ها دانست. این شماره از این سلسله یادداشت‌ها به معرفی ادیب و یژو هشگر افغانستانی، نجیب مایل هروی، با قلم معصومه راهم‌رمزی اختصاص دارد. گزیده‌ای از این یادداشت‌های هروی، که به زیست او در مشهد مربوط می‌شود در ادامه آورده شده است.**

● می‌توانیم تورا به مشهد بفرستیم تا در آنجا درس بخوانی

باری، نجیب جوان با انگیزه بسیار، خود را به تهران رساند تا در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شود، اما هنوز پنج، شش ماه از تحصیلش نگذشته بود که هیاهوی این شهر بزرگ، آرام‌وقرار را از او ستاند و تصمیم گرفت به کابل بازگردد و درس خود را ادامه ندهد. آن روزها، کابل نیز در التهاب کودتای داوود خان می‌سوخت و امن و آرام دوره ظاهرشاه از آن رخت بر بسته بود. نجیب قبل از آنکه تصمیمش را عملی سازد، به دیدار دکتر خاخرلی رفت و او را از این موضوع با خبر کرد. خاخرلی، که کوشیده بود پیشرفت علمی نجیب را در مسیر مناسبی قرار دهد، این بار نیز همچون آموزگاری شریف او را از یاری خویش بهره‌مند ساخت، «ایشان با ممانت و بزرگواری گفت که الان سن تو کم است و یک مقدار غریبی می‌کنی، چند سالی که در اینجا باشی آهسته‌آهسته عادت می‌کنی و اگر به سبب شلوغی تهران این تصمیم را گرفته‌ای، می‌توانیم تورا به شیراز یا مشهد بفرستیم تا در آنجا درس بخوانی.» نجیب مشهد را انتخاب کرد، زیرا هم به کابل نزدیک بود و شلوغی‌اش هم به اندازه تهران نبود. این‌گونه بود که «آقای دکتر خاخرلی به آقای

## ۱۵ روایت از تهران

## در «تهران جان»

تازه های کتاب

# کوشش کنید نرود!

چند خط درباره نجیب مایل هروی و روزگاری که به مشهد آمد



فیش برداری‌های خود استفاده کند. غافل از آنکه این نوع فیش برداری، به تأیید استاد منصطی همچون دکتر یوسفی نخواهد رسید؛ «یک روز که استاد آگهی کرده بودند، مجموعه فیش‌ها را دسته‌بندی کردم و چند بسته را بردم. ایشان با دیدن آن فیش‌ها بسیار ناراحت شدند و کنترل عصبی را از دست دادند و فیش‌ها را پرت کردند دور. من توضیح دادم که به دلیل تنگی معیشت توان اینکه چند هزار فیش تهیه کنم، ندارم و از هرگونه کاغذ در دسترس استفاده می‌کنم. [استاد یوسفی] گفتند که من این فیش‌ها رانه می‌بینم و نه می‌خوانم... من ناراحت شدم و فیش‌هایی را که پرکنده شده بود، جمع کردم و از اتاق بیرون آمدم. به مدت بیش از دو ماه دیگر به ایشان مراجعه نکردم.» نجیب با کمک استاد سید جلال الدین اشتیانی فیش‌های خود را بازنویسی کرد و این بار با برخورد گشاده استادش روبه‌رو شد. این خاطره بعدها برای او نقش سازنده‌ای ایفا کرد تا بداند برای موفقیت در پژوهش علمی بایستی به

● وقتی دکتر غلامحسین یوسفی فیش‌های نجیب را پاره می‌کند

نجیب در مشهد ماندگار شد و در طول دوران تحصیل خود از استادانی چون غلامحسین یوسفی، حمید زرین‌کوب، جواد حدیدی، مهدی مشکوه‌الدینی و گیتی فلاح رستگار بهره‌مند شد. او رساله پایان دوران لیسانس خود را با راهنمایی دکتر غلامحسین یوسفی به موضوع «بررسی تعبیرات و ترکیبات دیوان شمس» اختصاص داد. از آنجاکه خانواده نجیب با استمرار نارامی‌های افغانستان و اشغال این کشور توسط روس‌ها به آمریکا مهاجرت کرده و کمک هزینه مختصر دانشگاه کثاف زندگی او را نمی‌داد، نجیب مجبور بود از کاغذهای حاشیه‌روزنامه برای

کتاب «تهران جان» به کوشش مهدی قزلی و مکرمه شوشتری در انتشارات سوره مهر به چاپ رسید. این کتاب به روایت‌هایی از زندگی با تهران از نگاه پانزده نویسنده جوان می‌پردازد که تجربه‌های خود را از زندگی در این ابرشهر به نگارش درآورده‌اند. تسنیم نوشته است، در «تهران جان» سعی شده با تهران به مثابه یک شخصیت برخورد شود تا ابعاد بیشتری از آن شناخته شود. تهران شهر همه ایرانی‌هاست و از این رو نوشتن و خواندن از تهران، نوشتن و خواندن از ایران است. روایت‌های کتاب، روایت‌های بخش‌شهر در پنتجمن دوره «جایزه داستان تهران» است که با گردآوری قزلی و شوشتری جمع‌آوری شده و کیفیت ادبی آن به تأیید حبیبیه جعفریان و احمد بطحایی هم رسیده

معرفی رمان «خوشه‌های خشم»

# سفر به سمت رؤیا

در سال ۱۳۵۷ ازدواج کرده بود، برای کسب درآمد، با پیشنهاد دکتر عباس سعیدی، سرپرست کتابخانه آستان قدس رضوی، به عنوان «فهرست‌نویس نسخه‌های خطی» به استخدام آن کتابخانه درآمد. هرچند که حضورش در این موقعیت شغلی دیری نپایید و بحران تأمین معاش بر بحران کسب مدرک تحصیلی او افزوده شد.

● شمعی که خودش تنها می‌سوزد

نجیب مایل هروی فرهنگ فارسی را موجودیتی تأمان‌بایی‌قراری وعدم آرامش می‌پندارد. انتظارا، کسی که در این سرزمین کار فرهنگی انجام می‌دهد، همچون شمعی است که «بهره نورش را دیکران می‌زند و خودش تنها می‌سوزد.» همین باور او باعث شده در طول نیم قرن حضورش در ایران وفا کند و ملامت کشد و خوش باشد تا دامن به کفر رنجیدن نیالودد. تعبیر «شمع» در کلام نجیب را می‌توان از توصیف «اصغر ارشاد سرایی» یا دیرین و هم‌کلاس قدیمش دریافت که درباره او گفته است: «مایل هروی سال‌ها دور از خانه و کاشانه اصلی خود، در خراسان،

غریب و بی‌مونس به سر برد. دل‌تنگی‌ها کشید و سختی‌ها دید و شمات‌ها شنید. در مصائب و سختی‌های روزگار فریادرسی نداشت و آنانی که می‌توانستند، چندان روی بر او شیرین نکردند. اما وی در ناگزیرترین مراحل وگرده‌های زندگی، صبر و رضا پیشه کرد و آنچه تقدیر در پیمانه او ریخت، سرکشید و عین الطاف شمرد. تا توانست کار کرد و از دسترنج خود نان خورد و دست نیاز به‌سوی دیگران دراز نکرد و هرگز به میدان و محدوده متعلقان و چرخ‌زن‌های نان به‌نرخ روزخور زمانه نزدیک نشد.... بنده گه‌گاهی که همدم او می‌شوم و رنج‌هایی را که نزدیک به نیم‌قرن متحمل شده از زبانش می‌شنوم، این بیت‌های ناصر خسرو را یادم می‌گذرد، اندرین تنگی بی‌راحت بنشسته/ خالی از نعمت و زضیعت و دهقانی/ برده‌این چرخ جفاپیشه به بیدادی/ از دلش راحت وز تنش تن آسانی/ دل پر اندوه‌تر از نار پر از دانه/ تن گدازنده‌تر از نال زمستانی/ داده آن صورت و آن هیکل آبادان/ روزری زشتی و آشتن و ویرانی»

است. از جمله نویسندگان مطرح «تهران جان» می‌توان به فاتحه غفار حدادی، انوشه میرمجلسی و معصومه صفایی‌راد اشاره کرد.

● در بخشی از کتاب می‌خوانیم:

«شهر به خاطر آدم‌هایش شهر می‌شود. تهران گرانگه‌جمهور آدم‌های مهم و اجتماعات مؤثر و حوادث تاریخ‌ساز معاصر و مرکز ثقل ایران است. تهران پذیرای دوست و دشمن و میزبان همه سلیقه‌ها بوده است. تهران ملی‌ترین شهر ایران است. هنوز نفی بلد از تهران تنبیه و مجازات به حساب می‌آید. هنرمندان و نویسندگان بزرگ عموماً ساکن تهران بوده‌اند و حتی ارباب علمایم در قم با تهران در رفت‌وآمدند...»



قنبر قنبر احمدی

امریکایی در آن برهه تاریخی، و اجازه دهید عرض کنیم، نمونه‌ای است انضامی از تغییرات انتزاعی مفهوم خانواده در غرب. به مرور، از تعداد اعضای خانواده کاسته شده و در عمل آن خانواده گسترده ابتدایی به یک خانواده «هسته‌ای» که طبق تعریف، فقط شامل پدر و مادر و فرزندان است، تبدیل می‌شود.

جالب است که جمع شدن توأمان «فهم فردی و اجتماعی» نویسنده از افراد و جامعه‌ای که در آن می‌زیسته است، نکته‌ای است که مورد توجه کمیته جایزه نوبل ادبیات نیز قرار گرفته است. این کمیته، وقتی جایزه نوبل را در ۱۹۶۲ به «اشتاین‌یک» داد،

سبک ادبی او را ستود و از «آثار واقع‌گرایانه و خیال‌انگیز او که شوخی‌های دل‌نشین و فهم هوشمندانه اجتماعی را با هم می‌آمیزند، تقدیر کرد. توصیفات درخشان نویسنده از خانواده و سایر نهاد‌های اجتماعی زمانه‌اش، و نیز تصویر مثبتی که از اردوگاه دولتی (مسکن موقتی «تام» و خانواده‌اش) ترسیم می‌کند، همگی نشان دهنده توانایی او در خلق یک «رمان اجتماعی» درخشان است. و در پایان، به سنت همیشگی مان، حیف است که تلاش ستودنی و هنرمندانه

مترجمان رمان را ارج تنهیم که آن را، ۱۰ سال پس از انتشار به زبان اصلی و در سال ۱۳۲۸ شمسی، به فارسی برگردانیدند. از آنجا که نویسنده، از دو لحن کاملاً متفاوت برای نگارش رمان استفاده کرده است (یکی لحن به‌کاررفته در شرح ماجرای سفر خانواده «جاده» و مخصوصاً نقل مکالمات و محاورات آن‌ها، و دیگری لحن ژورنالیستی مورد استفاده برای توضیح شرایط اجتماعی و اقتصادی امریکای آن زمان که یادگار دوران مقاله‌نویسی «جان اشتاین‌یک» در روزنامه «سان فرانسیسکو نیوز» به سال ۱۹۳۶ است). مترجمان اهل ادبیات رمان نیز از دو لحن متمایز برای ترجمه بهره گرفته‌اند. در این میان، واژه‌گزینی توأم با وسواس آن‌ها برای انتقال ثر ریخته و شخته نویسنده، به ویژه در بخش‌های غیرمحواره‌ای، انصاف‌ا درس آموز است. این جستار را با نقل جمله‌ای از صفحه ۵۹۸ که واژه‌ای در آن، یادآور بینی از سعدی است، به پایان می‌رسانیم: «[آن‌ها] جلو چادرهای خود نشستند و با چشم‌های خشمگین و تحقیرآمیز دیده‌وری می‌کردند.» و چه خوش گفته است سعدی، «من چشم از او چگونه نگاه داشت که اول نظر به دیدن او دیده‌ور شدم «خوشه‌های خشم»

**نویسنده: جان اشتاین‌یک،**

**نویسنده: شاخرح میسکوب و عبدالرحیم احمدی**

**ناشر: نشر امیرکبیر**

**چاپ بیست و ششم، ۱۴۰۱**

**۸۱۴ صفحه**

**۳۷۵ هزار تومان**